

This living hand, now warm and capable
Of earnest grasping, would, if it were cold
And in the icy silence of the tomb,
So haunt thy days and chill thy dreaming nights
That thou wouldst wish thine own heart dry of blood
So in my veins red life might stream again,
And thou be conscience-calmed—see here it is—
I hold it towards you

John Keats

این دست زنده، که اکنون گرم است
و هر چیز را تواند گرم بفشارد،
اگر سرد شود، در سکوت زمهریر گور،
چنان در روزهایت می پیچد،
چنان شب‌های پر از رویایت را سرد می‌کند،
که آرزو می‌کنی قلبت از خون تهی شود
تا در رگ‌های من دوباره حیات سرخ بدمد
و این چنین وجدانت آرام می‌گیرد،
پس اینک دستم،
که به سویت دراز کرده‌ام

ترجمه: میرمحمد خادم نبی

The Cage
David Gascoyne

قفس
برگردان: بی نظیر خواجه پور

In the waking night در شب بیدار
The forests have stopped growing جنگلها از رویش بازایستاده‌اند
The shells are listening صدفها گوش سپرده‌اند
The shadows in the pools turn grey سایه‌های درون برکه‌ها خاکستری می‌شوند
The pearls dissolve in the shadow مرواریدها در سایه‌ها محو می‌شوند
And I return to you و من به سوی تو بازمی‌گردم

Your face is marked upon the clockface, گردی صورتت نقش بسته بر گردی ساعت
My hands are beneath your hair دستانم زیر گیسوانت است
And if the time you mark اگر آن لحظه را که تو نشان می‌دهی،
sets free the birds پرندگان را آزاد کند
And if they fly away towards the forest و اگر آنان به سوی جنگل پرواز کنند
The hour will no longer be ours آن لحظه دیگر از آن ما نخواهد بود

Ours is the ornate birdcage آنچه میماند برای ما قفس طلایی خالی است
The brimming cup of water فنجان پر از آب
The preface to the book دیباچه کتاب
And all the clocks are ticking و تمام ساعت‌ها تیک تاک می‌کنند
All the dark rooms are moving تمام اتاق‌های تاریک می‌جنبند
All the air's nerves are bare. تمام عصب‌های هوا عریان‌اند
Once flown پرواز که کرد،
The feathered hour will not return لحظه پَرگرفته باز نخواهد گشت
And I shall have gone away و آن زمان من دیگر رفته‌ام.

Alas! This is not what I thought life was.
I knew that there were crimes and evil men,
Misery and hate; nor did I hope to pass
Untouched by suffering, through the rugged glen.
In mine own heart I saw as in a glass
The hearts of others ... And when
I went among my kind, with triple brass
Of calm endurance my weak breast I armed,
To bear scorn, fear, and hate, a woeful mass!

Percy Bysshe Shelley

افسوس، زندگی نه چنان بود که می پنداشتم
نامردمی را، نامرد مردم را،
فلاکت را، کینه را، این همه را گمان می بردم
و آن دره پر ز نشیب را
گمان نمی بردم که بگذرم
بی هیچ گزندی
در آینه دل خویش می دیدم
اندرون مردمان را
و آنگاه که به میان هموعان خود رفتم، بردباری را
جوشنی برنجین از بهر سینه رنجور خود ساختم
تا برتابم ریشخند را، هراس را، کینه را، این همه نامردمی را

ترجمه: زهرا عبدی